

هدی صابر

فروپاشی

نگاهی به درون رژیم شاه
بحرانها، تضادها و ناکامی‌هایش



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: صابر، هدی، ۱۳۲۷ - ۱۳۹۰.
عنوان و نام پدیدآور: فروپاشی: نگاهی به درون رژیم شاه، بحران‌ها، تضادها و ناکامی‌هایش / هدی صابر
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۴۲۴-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ / ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷
رده‌بندی کنگره: ۴۱۳۹۷ ف ۶ / ر ۱۴۷۶ dsf
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۷۲۹۷۳



■ فروپاشی / نگاهی به درون رژیم شاه

هدی صابر

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۸، ۲۰۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه دوم، تلفن: ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فهرست

۱۳	مقدمه
۲۳	توضیحاتی دربارهٔ محتوا و معرفی بخش‌ها
۳۳	بخش اول: نگاهی به جهان
۳۵	نقبی به دههٔ ۱۹۷۰ و بحران‌های ایالات متحدهٔ آمریکا
۳۹	اقتصاد: ابعاد بحران
۴۹	صحنهٔ سیاسی: گره‌ها
۵۷	نگاهی به جهان، نگاهی به خود
۶۹	کارتر نمایندهٔ دیدگاه نوین
۷۷	ایران در کادر شرایط جدید
۸۵	شروع انتقادات
۱۰۷	واکنش‌ها
۱۱۱	نقاط اختلاف در دورهٔ بحران روابط
۱۲۹	رفع اختلاف‌ها
۱۳۵	حقوق بشر و آثار آن
۱۴۱	بخش دوم: اقتصاد در بحران
۱۴۳	بحران زدگی اقتصادی

- ۱۶۱ به خود آمدن‌ها
- ۱۷۳ رستخیز: ضرورت‌ها و نقش
- ۱۸۳ کابینه آموزگار: نقطه عطفی دیگر
- ۱۸۹ اقتصاد: تصحیح سیاست‌ها
- ۱۹۷ کاهش وابستگی به درآمد نفت: و ایجاد تنوع در درآمدهای ارزی
- ۲۰۳ بخش خصوصی: تحکیم جایگاه
- ۲۱۳ اصلاحات سیاسی و اجتماعی
- ۲۲۱ برنامه ششم: تناقض‌ها و بحران‌ها
- ۲۳۹ از بحران تا فروپاشی

مقدمه

تصور می‌کنم توانایی‌های نه‌به‌به هدی صابر در زمینه پژوهش و تحقیق تحت تاثیر شخصیت انسانی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی او قرار گرفته و درحالی‌که مانند بسیاری دیگر از ویژگی‌های هدی، توانایی‌های پژوهشی او نیز برجسته و اثرگذارند، این جنبه از توانایی‌های او کمتر شناخته شده باشد. او در پژوهش نیز مثل سایر حوزه‌های فعالیت‌اش جدی، سخت‌گیر و دقیق بود. یکی از آثار پژوهشی هدی کتاب حاضر است که شاید اتفاقاً از ما بسیار مناسبی برای انتشار آن باشد. حتماً با مطالعه متن کتاب، این ادعا تأیید خواهد شد.

اغلب در مطالعات درباره سقوط رژیم‌های سیاسی، بررسی پدیده انقلاب در مقایسه با سایر مباحث از جذابیت بیشتری برخوردار است و از این رو، رونق حقان با رویکردی جانبدارانه علاقه‌مندند که تحولات درونی نظام‌های سیاسی را در کنار دیگر عوامل، تنها به عنوان عامل انقلاب یا شورش، مورد بررسی قرار بدهند. اما فرایند سقوط و فروپاشی رژیم‌ها خود موضوعی به غایت مهم و پیچیده است که به همان میزان انقلاب قابل بررسی و تحقیق است. درواقع محققان کمتر درباره روند فرسایش و افول نظام‌ها و فروپاشی آن‌ها، مستقل

از کنش مخالفان، شورش‌ها و انقلاب بحث کرده‌اند و از این‌رو خطاهایی که رژیم‌ها را در سرازیری سقوط می‌اندازد کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. مدت‌هاست که غلطی رایج ترویج و تبلیغ می‌شود که به موجب آن سقوط رژیم پهلوی محصول توطئه یا تلاش نیروهای داخلی یا خارجی بوده است. بارها در برابر این سؤال، به‌ویژه از سوی گروه‌های سنی جوان، قرار گرفته‌ایم که «چرا انقلاب کردید؟». در متن این سؤال این پیش‌فرض وجود دارد که نیروی از مردم بدون وجود کمترین ایراد یا اشکال اساسی در رژیم شاه و حتی رحالی که آن رژیم در اوج تمدن و اقتدار بود تصمیم گرفتند آن را ساقط کنند و به این ترتیب انقلاب را آغاز و به انجام رسانند. اما برخلاف این تصور، انقلاب‌ها گزینه‌ای انتخاب‌شده در دسترس نیستند که با برنامه‌ریزی قبلی و به‌دقت برگزیده شده باشند. انقلاب گزینه‌ای در دسترس فعالان اجتماعی نیست تا پس از ارزیابی آن انتخاب کنند. درست است که در زمان وقوع انقلاب، هر کس اغلب داوطلبانه و با اختیار برای خود را در صف انقلابیون یا در برابر آن‌ها انتخاب می‌کند اما همان ضرورتی که باعث نظرانی مانند چارلز تیلی گفته‌اند، انقلاب ممکن است زمانی رخ بدهد که اغلب مردم تصور وقوع آن را هم نمی‌کنند. بنابراین، انقلاب‌ها حاصل اراده‌گویی یا محض مردم یا توده‌های انقلابی نیستند. انقلاب‌ها بیش از آن آشفته و درهم‌ریخته‌اند که بتوان با طرح‌های از قبل آماده آن‌ها را برنامه‌ریزی کرد. با این وجود، همان طوری که آصف بیات گفته: «انقلاب‌ها به عنوان جنبش بسیار پربار بوده، اما از منظر ایجاد دیگرگونی ضعیف‌اند. این خیزش‌ها تحرکی برانگیزاننده به نمایش گذاشتند که بربردارنده شیوه‌هایی مبتکرانه، تاکتیک‌های هوشمندانه و بسیار شجاعانه و فداکارانه بود اما در ایجاد گسستی بنیادین از نظم پیشین ناکام بودند.» شاید به همین دلیل، در دنیای کنونی، انقلاب‌ها اعتبار گذشته را ندارند.

اما فارغ از مطالعه انقلاب‌ها، روی دیگر تحولات اجتماعی رادیکال بررسی روند فرسایش و فروپاشی رژیم‌های سیاسی است. بعد از کار برجسته اسکاچپول

(۱۹۷۹) در باب انقلاب‌های اجتماعی، کاملاً روشن شده که هر دو عامل، شورش مردم و فروپاشی دولت شرط لازم برای رویداد انقلاب است. از این رو، مطالعه آن دسته نظام‌های حکومتی که بیشتر در معرض فروپاشی هستند اهمیت بسیار دارد.

فروپاشی اگرچه ظاهراً مفهومی صریح و روشن است اما در همان حال مفهومی متکثر و متنوع است. گلدستون (۱۹۹۱) فروپاشی نظام را به عنوان بحران در اقتدار نظام مستقر، اعتراض نخبگان و شورش مردمی تعریف می‌کند. فروپاشی نظام بسیار فراتر از فروپاشی دستگاه اداری دولت یا ورشکستگی حکومت است. به عنوان مورد نظر گلدستون از فروپاشی، تا حد زیادی به مفهوم «ازهم‌پاشیدگی سرزمین» نزدیک است، زیرا بر اساس آن، نظام - که وظیفه حفظ کنترل و ثبات در سرزمین را به عهده دارد - سقوط می‌کند و در نتیجه این امکان برای گروه‌های مختلف فراهم می‌شود تا برای سلطه بر سرزمین، تلاش کنند. ازهم‌پاشیدگی را می‌توان از دو بعد فروپاشی نهاد سیاسی و نزاع بر سر قدرت توضیح داد. فروپاشی نهاد سیاسی به معنای آن است که قواعد و ارزش‌های حاکم بر تضادهای میان گروه‌ها، به‌ویژه درون نظام مستقر، دیگر مشروعیت ندارد، اثربخش نیست و از آن‌ها پیروی نمی‌شود. اما نزاع بر سر قدرت به معنای آن است که اختلاف و کشمکش نابودکننده‌ای میان گروه‌هایی که در بخش یا بخش‌هایی از سرزمین، منابع را بسیج و کنترل می‌کنند، برپا دارد. همین عوامل، میزان محتمل فروپاشی را نیز تعیین می‌کنند.

«فروپاشی» مفهومی دوقطبی است و به وقوع یا عدم وقوع فروپاشی اشاره دارد، در همان حال عموماً با شدت‌های متفاوتی واقع می‌شود؛ به‌ویژه باید توجه داشت که اقتدار و بحران رژیم‌ها همواره در حد فاصل صفر و صد قرار دارد و شدت آن به میزان تمرکز علیه اقتدار نظام مرتبط است. پس فروپاشی اولاً حادثه نیست بلکه فرایند است و ثانیاً فروپاشی نظام‌ها همواره محتمل و در طیفی از احتمالات بسیار کم تا بسیار بالا قرار دارد.

مطالعه مسیرهایی که به فروپاشی دولت‌ها ختم می‌شود در آثار اسکاچپول بسیار برجسته است که در آن به مجموعه‌ای از روابط دولت-منخبگان، نیروی نظامی و عوامل دیگری که منجر به وقوع یا عدم وقوع فروپاشی دولت می‌شود، اشاره دارد. البته خاطر نشان می‌سازد که فروپاشی دولت‌ها، می‌تواند مسیرهای متفاوتی را طی کند و در هر مسیر نیز عوامل مختلفی در فرایند فروپاشی مداخله می‌کنند.

برای مثال، در برخی مسیرها، متغیر «ساختار دولت» اهمیت زیادی پیدا می‌کند و در مسیری دیگر «مافیاحوری» برجسته می‌شود. در مدل‌های دیگر متغیر «فصلی بین الملل» اهمیت پیدا می‌کند و در دیگر مدل‌ها «میزان تمرکز قدرت». اگرچه تمام عوامل مورد اشاره ممکن است در روند فروپاشی نقش ایفا کنند اما متناسب با شرایط و رانی، وزن هر یک از این عوامل نیز تغییر می‌کند. به علاوه، عوامل مختلف مؤثر در فرایند فروپاشی در تعامل با یکدیگر نیز قرار دارند. گاه تمرکز قدرت به مافیاحوری عوارض همراه می‌شود و فساد را افزایش می‌دهد که نقشی بسزا در فروپاشی دارد. گاه تضاد بین الملل بر ناکارآمدی می‌افزاید و روند فرسایش و سقوط را سرعت می‌بخشد. تیلی (۱۹۷۸) نیز در بررسی فرایند فروپاشی نقش مهمی برای توانایی مالی دولت‌ها تأیید شده زیرا معتقد است این توانایی مالی بر توانایی آن در سرکوب تهدیدکنندگان قدرت، اثر می‌گذارد. در مجموع، محققان به نقش ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی در فروپاشی رژیم‌ها اشاره کرده‌اند.

قدرت مفهوم مهم و کلیدی در بحث درباره فروپاشی است. بااین‌حال ترنر (۱۹۹۵) برای تبیین فرایند فروپاشی به جای استفاده از مفهوم ساختار دولت، به مفهوم نیروی قدرت اشاره می‌کند تا به این ترتیب الگویی کلان‌تر را برای توضیح فرایند فروپاشی ترسیم کند. نیروی قدرت اشاره عام به انواع ساختارهای مختلف دولت از جمله نظام‌های استبدادی، سرمایه‌داری، فئودال، توتالیتر، نظامی یا دموکراتیک دارد. بر این اساس، ساختار دولت، به عنوان آمیزه‌ای از تبلورهای

متعدد منابع قدرت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. در این چارچوب، قدرت دولت را توازن مالی، قدرت نظامی، نظام بوروکراتیک، و دامنه نفوذ مدنی شکل می‌دهد. سطح قدرت دولت نیز با توانایی دولت در تحصیل منابع، مدیریت قدرت نظامی، پایگاه قدرت - که از طریق جذب نخبگان و توده‌ها در نظام سیاسی شکل می‌گیرد - و تحقق سیاست‌ها و اجرای قوانین به‌طور کارآمد رابطه دارد. قوی یا ضعیف بودن دولت‌ها، یا از سوی دیگر، ثبات یا فروپاشی آن‌ها نیز به این عوامل بستگی دارد.

در بعد نظامی، کالینز (۱۹۸۶) بر فرسایش توانایی و قدرت نظامی دولت در فرایند رویانی تأکید می‌کند و اهمیت قدرت نظامی - یعنی توانایی به انحصار در آوردن قدرت قهریه در یک سرزمین - را برای تأمین مشروعیت دولت مهم و تعیین‌کننده می‌داند. در مقابل این نظر، ویکهام و همکاران (۱۹۹۲) در پژوهش دربارهٔ انقلاب‌ها، کشورهای آمریکای لاتین، نتیجه گرفتند که تأکید بیش از حد بر قدرت نظامی موجب تقویت معارضان و مخالفان و پیگیرتر شدن‌شان برای فروپاشی رژیم‌ها می‌شود.

در بعد اقتصادی، ایونس (۱۹۹۵) با اشاره به نقاشی دولت در فرایندهای رشد اقتصادی در برزیل، کره جنوبی و هندوستان، یادآور می‌شود که از دولت انتظار می‌رود در ارتقای سطح رونق و رفاه سرزمین، از طریق کفایت نشان دهد زیرا ضعف و ناتوانی در این زمینه می‌تواند به سقوط نظام منتهی شود. گلدستون (۱۹۹۱) معتقد است ناتوانی دولت فرانسه در گرفتن مالیات از بخش نه‌خلهور اقتصادی، منجر به فروپاشی آن پیش از انقلاب فرانسه گردید. کالینز (۱۹۸۶) سلامت مالی دولت را برای اجتناب از فروپاشی مهم می‌داند. او در تحلیل سقوط نظام شوروی سابق، بر این عامل بیش از دیگر عوامل تأکید می‌کند. در عین حال محقق نامبرده، نقش قدرت نظامی دولت را - که به توانایی دولت در به انحصار در آوردن مشروعیت استفاده از قوای قهریه در یک سرزمین کمک بسیار می‌کند - مهم می‌شمارد. به نظر کالینز و همکاران (۱۹۹۲) وقتی نیروی

نظامی به وسیله گسترش بیش از حد و شکست نظامی هر روز ضعیف‌تر می‌شود، تضادهای شدت می‌گیرند و احتمال فروپاشی را افزایش می‌دهند.

در تحلیل و تبیین بُعد سیاسی قدرت دولت در فرایند فروپاشی، به توانایی آن در جذب و حفظ نخبگان و گروه‌های محروم (فقرا و طبقه متوسط) درون نظام سیاسی اشاره شده است. گفته شده هرچه پایگاه قدرت دولت کوچک‌تر باشد، قدرت سیاسی آن کمتر و برای فروپاشی مستعدتر خواهد بود. نظام‌های انحصارگرا، موروثی، پادشاهی و اقتدارگرای فردمحور، بیش از رژیم‌های دموکراتیک مستعد فروپاشی هستند. اسکاچیپول (۱۹۷۹) در این زمینه، روابط دولت-نخبگان تأکید می‌کند. بر اساس نظری، بقای نظام‌ها به توانایی آنها در همراه کردن نخبگان قدرتمند وابسته است تا از ائتلاف آنان با دشمنان را با همسانیت به عمل آورد. در ساختار دولت، «مافیامحوری» روابط نزدیک میان یکتاریک‌رو و نیروی نظامی، موجب گریز و بیرون راندن و خارج کردن نخبگان غیر نظامی و بخش‌های متوسط و پایین جامعه می‌شود در حالی که هرچه دولت برای سنجیدن بخش‌های محروم جامعه ظرفیت بیشتری داشته باشد، قدرت بیشتری خواهد داشت و احتمال فروپاشی آن کاهش پیدا می‌کند.

از نظر اجرایی، قدرت دولت به میزان توانایی آن در تحقق کارآمد سیاست‌های کلیدی بستگی دارد. ناتوانی اجرایی دولت منجر به شکست و مخالفت و رقبا، نفوذ و قدرت بیشتری پیدا کنند و در مواقع بحرانی دولت را در تنگنا بگذارند. هانتینگتون (۱۹۶۸) معتقد است یک نهاد سیاسی به لحاظ اجرایی رشد یافته، به ویژه در جریان تغییرات سریع حاصل از مدرنیزاسیون، برای ثبات اهمیت زیادی دارد. ساختار نظام‌های سیاسی باید به اندازه‌ای پیچیده باشد که بتواند مشارکت کنندگان در هر دو سطح محلی و ملی را جذب و استقلال خود را در برابر گروه‌های رقیب و دشمن حفظ کند. ایونس (۱۹۹۵) با اشاره به اهمیت فزاینده نقش دولت در رشد اقتصادی، کارآمد بودن دیوان‌سالاری

رژیم‌ها را امری حیاتی می‌داند. کارآیی و اثربخشی دستگاه دولت موجب تحقق کارآمد سیاست‌ها می‌شود. از این رو، هرچه دستگاه دولت از جهت اجرایی قوی‌تر و نهادهای آن رشدیافته‌تر باشند، قدرت اجرایی دولت بالاتر می‌رود و احتمال فروپاشی آن کاهش می‌یابد. دولت‌های اجرایی قوی، با فراهم کردن خدمات عمومی، اجرای قوانین و پیشبرد رشد اقتصادی، در پی گسترش حوزه نفوذ مدنی خود هستند تا به این وسیله ثبات و پایداری خود را تأمین کنند.

در چهار بعد قدرت دولت، ضمن تعامل با یکدیگر، همیشه در یک جهت تغییر نمی‌کنند. برای مثال، اسکاچپول (۱۹۷۹) و گلدستون (۱۹۹۱) به نقش کلیدی قدرت اقتصادی دولت در رشد قدرت نظامی آن اشاره کرده‌اند. تیلی (۱۹۹۲) نیز تأکید می‌کند که افزایش قدرت سیاسی، اثر مثبت مستقیمی بر قدرت نظامی دارد؛ برای مثال، سربازگیری آسان‌تر می‌شود، و هانتینگتون (۱۹۶۸) اهمیت وجود یک نهاد سیاسی پیشرفته را در مشارکت سیاسی گسترده، و در نتیجه افزایش قدرت آن را مورد بحث قرار داده است. مان (۱۹۹۳) تأکید می‌کند هرچه دولت مرکزی به قدرت مدنی جاف‌فاده‌تر باشد، استحکام بیشتری خواهد داشت. بنابراین در تحلیل فروپاشی یا استمرار و ثبات دولت، توجه به ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجرایی از اهمیت بسیار برخوردار است. با مفهوم‌سازی قدرت دولت در امتداد این چهار بُعد، می‌توان فارغ از نوع دولت، میزان ثبات و پایداری یا ناپایداری - سه شرط آن را ارزیابی کرد.

همان‌طور که از عنوان کتاب حاضر استنباط می‌شود، هدی صابری در این مطالعه - که در سال‌های ۶۱-۱۳۶۰ انجام شده - تلاش کرده تا حد ممکن فارغ از تلاش‌ها و تحركات مخالفان شاه، با گزارشی مستند از تضادهای و بحران‌های نظام پهلوی روند افول قدرت آن رژیم را مورد بررسی قرار دهد. در این بررسی، وی شرایط جهانی را نیز از نظر دور نداشته و در فصل اول کتاب این شرایط را مورد بررسی قرار داده است. در بخش بعدی، در پی آن است که ناکارآمدی و

ناتوانی رژیم پهلوی را در مواجهه با شرایط جدید داخلی و بین‌الملل توضیح بدهد و شکاف‌های پدیدآمده حاصل از تحولات در این دوران را توصیف کند. بخش سوم کتاب، دامنه گسترده بحران‌های اقتصادی و ناتوانی رژیم در مدیریت آن را بازبینی می‌کند. مؤلف در توصیف این بحران‌ها می‌نویسد:

بدین گونه، برنامه ریزان رژیم در پایان دوره به عدم تعادل بین مصرف و تولید، عوارض ناشی از تمرکزگرایی شهری، اتکای بی‌حد اقتصاد کشور به نفت، بحران واردات، عدم کشش امکانات زیربنایی، تورم وارداتی، فاحش‌تر شدن اختلاف درآمدها، بحران مهاجرت، کمبودهای آموزشی و بهداشتی و سایر مشکلات عمده حاصل از عملکرد برنامه، تصریح می‌کنند. اینک، ابعاد بحران، همچون واقعیت‌های ترگ خود را تحمیل می‌کنند.

فصل دیگر کتاب، به بررسی اصلاحات شاه برای مقابله با بحران‌ها اختصاص داده شده است. برکناری هویدا و تنساب آموزگار به نخست‌وزیری و همزمان با تصحیحات اقتصادی، تشکیلات و سیاست‌های اصلاحات سیاسی به منظور استمرار بقا و دوام نظام شاهنشاهی، خیری بوده برداشته شد، اما به قول نویسنده محل فرود آن مشخص نبود.

در فصل پنجم، برنامه ششم عمرانی، عنوان آخرین برنامه توسعه بررسی شده است. این برنامه که قرار بود راه خروج از بحران را نشان دهد نه تنها قادر به رفع بحران‌های موجود نشد، بلکه در بطن خود بحران‌هایی عمیق‌تر از آنچه بود را پدید آورد. به علاوه شتاب حوادث چنان رژیم شاه را درهم پیچیده و از قدرت آن کاسته بود که عقب‌نشینی‌های مکرر و متراست آن را از ذوب شدن در حرارت سوزان انقلاب نجات دهد. فرایند فروپاشی نهایی، موضوع بخش آخر کتاب حاضر است. مطالعه این کتاب نسبتاً مختصر اما کاملاً مستند، می‌تواند به بخش زیادی از سؤالات درباره علل فروپاشی رژیم پهلوی پاسخ بدهد و به علاوه به بسیاری که تصور می‌کنند براریکه قدرتی جاودانه تکیه زده‌اند خاطرنشان کند که همه حکمرانان پیش از آن‌ها نیز

چنین می‌اندیشیدند، تاریخ وجود هیچ نظام مصون از خطا و جاودانه‌ای را گزارش نکرده است.

سعید مدنی

منابع

- Collins, Randall. 1986. "The Future Decline of the Russian Empire." in *Weberian Sociological Theory*, edited by Randall Collins. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans, Peter. 1995. *Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Goldstone, Jack. 1991. *Revolution and Rebellion in the Early Modern World*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Huntington, Samuel. 1968. *Political Order in Changing Societies*. New Haven CT: Yale University Press.
- Mann, Michael. 1993. *The Sources of Social Power, Vol. II: The Rise of Classes and Nation-states, 1760- 1914*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Skocpol, Theda. 1979. *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Tilly, Charles. 1992. *Coercion, Capital, and European States*. Cambridge, MA: Blackwell.
- Turner, Jonathan H. 1995. *Macrodynamics: Toward a Theory on the Organization of Human Populations*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
- Wickham-Crowley, Timothy. 1992. *Guerrillas and Revolutions in Latin America: A Comparative Study of Insurgents and Regimes since 1956*. Princeton, NJ: Princeton University Press.